

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم
از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

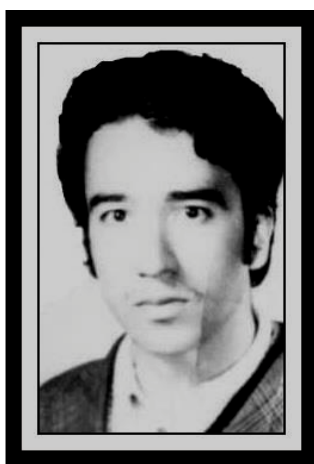
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: ش. حمید

اول جنوری ۲۰۱۴



زنده جاوید، داوود سرمد

اشعار برگزیده زنده یاد "داوود سرمد"

(هشتاد و سه)

عشق

(حالت مکمل)

عشق! ای خون تو در رگهای ما
ای اسیر پنجه ات شهبازها
از تو میجنبد رگ هر برگ گل
میشگوفد از تو لبخند بهار
در گداز از باده ات مینای ما
خاک در اوجت پر پروازها
از تو میجوشد به هر پیمانه مل
از تو رنگین پنجه های شاخسار
یک جهان آواز در هر ساز تست
صد هزاران راز در هر راز تست

جرعه ای از جامِ تو مستی دهد
نغمه فریادها از چنگِ تست
جنبشِ قلبِ هزاران سینه ای
کوه را فرمانِ تو استاده پا
ای که در پای غرورِ تو زمین
چون زمام آسمان در دستِ تست
گردِ راحتِ سرمه چشمِ شهاب
بحر ما، از آب چشمِ تو، نمی
زینت موج طبیعت نامِ تو
آفرینش جلوه تصویرِ تست
ای شرابِ ساغرِ رؤیای من
آتشی در سینه مهتابها
مشعلِ خونین راهِ جست و جو
ای نسیمی نوبهارانِ نوید
ای تنِ افسردگان را داده جان
در کتابِ معرفت عنوانِ توئی
جوهرِ آئینه دنیاستی
پیکرِ بیجانِ من افسرده بود
شهبازِ پرواز در اوجم نبود
جانِ دیگر در تنم خونت دمید
تا که آتش در دلم افروختی
سوختی هرچند تار و پود من
لیک رازِ هستیم آموختی
تامیت را ریختی در ساغرم
تا که برقِ تو درخشیدن گرفت

زیردستان را زیردستی دهد
در خروش ناله ها آهنگِ تست
جلوه روشنترین آئینه ای
رود در سیرِ تپش بنهاده پا
قرنهای قرن میساید جبین
کهکشانهای نیز رام شستِ تست
آستانت سجده گاهِ آفتاب
دوره گردِ محورِ تو عالمی
برتر از هر اوج باشد بامِ تو
پنجبه تدبیر در زنجیرِ تست
عطرِ گلزارِ تمناهای من
پرتوی در دیده بیخوابها
پرچمِ برج بلند آرزو
برقِ چشمِ اخترِ صبح امید
ای نگینِ خاتمِ دستِ جهان
با همه عریانیت پنهان توئی
یک سخن، هر لفظ را معناستی
چون گیاهِ هرزه ای پژمرده بود
مستی شوریدن موجم نبود
در کلامم روح موزونت دمید
زندگانی را به من آموختی
خاک کردی گرچه هست و بود من
شور و شوق و مستیم آموختی
آتش افگندی به جان و پیکرم
چشمه های نور جوشیدن گرفت

پرده رازت به چشمم باز شد
با قـدومت از تپیدنهای دل
از تو گشتم این چنین آتش نفس
در تو برگِ دفترِ من رنگ یافت
قلب من منزلگه درد از تو شد
سینه ام این مجمرِ آلوده خون
ز آتش این کوره بس شعله خیز
حرف من بگرفت رنگِ التهاب
چون به نام تو بجنبانم قلم
میجهد از خامه اخگر پاره ها
من که چون مرغ سبکبالِ غرور
خود کلیدِ گنجهای راز شد
ره گشودم جانبِ دنیای دل
سوختم یکدم پر و بالِ هوس
سازِ بی سازم چنین آهنگ یافت
مرغ فکرِ من جهانگرد از تو شد
گشت جولانگه آه شعله گون
خنجرِ فریاد من گردید تیز
آه من بگرفت راهِ پیچ و تاب
تا دهم شرح نزاکتهای غم
کاتش آن آب سازد خارها
رفته ام تا کهکشانشان در اوج نور

در قدمهای تو میسایم جبین

بر تو میگویم درودِ آتشین